جلسه 412

چهارشنبه 23/10/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در اقتضاء نهی از عبادت للفساد بود. بیانهایی برای این مطلب ذکر شد.

بیان سوم: این است که نهی از عبادت چون با امر قابل اجتماع نیست نمی شود عبادت منهی عنها امر داشته باشد، بنابر این شک می کنیم آیا این عبادت منهی عنها که امر ندارد وافی به ملاک اصل عبادت هست تا مسقط امر باشد یا نیست. مثلا نماز ظهر مقارن اقامه نماز جمعه نهی دارد حسب الفرض. با وجود این نهی دیگر نمی شود خطاب صل الظهر شامل این فرد از صلاة ظهر بشود، بخاطر امتناع اجتماع امر ونهی. فقط راه تصحیح این نماز ظهر وقت النداء به این است که موجب سقوط خطاب امر بشود از باب استیفاء ملاک وجوب توسط یک فردی که واجب نیست. این می شد مسقطیت غیر الواجب لوجوب الواجب. ما شک می کنیم در این مسقطیت، قاعده اشتغال در موارد شک در مسقط اقتضاء می کند احتیاط بکنیم و اکتفاء به این فرد نکنیم.

اقول: این بیان چند اشکال دارد:

اشکال اول: اولا چه کسی گفت فرض بحث بنابر قول به امتناع اجتماع امر و نهی است؟ ممکن است ما قائل به جواز اجتماع امر ونهی بشویم ولی می خواهیم ببینیم اگر واجب ما واجب تعبدی بود این فرد هم مصداق واجب است و هم مصداق حرام مثل وضوء به ماء مغصوب، آیا مصداق حرام بودنش و این نهی تکلیفی از این فرد مانع از صحت این فرد به عنوان عبادت هست یا نیست؟ شما می فرمائید با وجود نهی، امر محال است شامل این فرد بشود. خب این مبتنی است بر قول به امتناع اجتماع امر و نهی. و این اول الکلام است، ما قائل به جواز اجتماع امر ونهی هستیم مع تعدد العنوان، مثل همین مثال وضوء به ماء مغصوب که به عنوان وضوء واجب است به عنوان غصب حرام است.

بله اگر نهی تکلیفی به عنوان عبادت تعلق بگیرد، مثل الصلاة فی الکنیسة معصیة مثلا، کسی برود در کنیسه نماز واجب خود را بخواند. خب اینجا ما سابقا عرض کردیم که قائل به امتناع عرفی اجتماع امر ونهی هستیم، یعنی عرفا الصلاة فی الکنیسة معصیة ولو نهی تکلیفی است، لاتصل فی الکنیسة نیست که بگوئیم ظهور دارد در ارشاد به مانعیت صلاة فی الکنیسة، الصلاة فی الکنیسة معصیة مفادش نهی تکلیفی است، ولکن ظهور عرفی اش در تقیید خطاب صل است به صلاة فی غیر الکنیسة. و ما در موردی که عنوان متعلق نهی همان عنوان متعلق امر است منتهی فرقشان به اطلاق وتقیید است مثل همین مثال صل با الصلاة فی الکنیسة معصیة، بله قائل به امتناع اجتماع امر ونهی هستیم. ولکن در این فرض بحث قلیل الجدوی است، چون ظاهر خطاب الصلاة فی الکنیسة معصیة تقیید خطاب صل است.

شاهد بر این عرض ما این است که اگر نهی از این صلاة فی الکنیسة بخاطر اضطرار و یا اکراه ساقط شد. اگر این آقا اگر در کنیسه نماز نخواند ممکن است او را تحدید کرده اند که به تو ضرر مهمی می رسانیم، این هم از باب اکراه رفت در کنیسه نماز خواند. حرمت برداشته شده است رفع عن امتی ما استکرهوا علیه، اما آیا این نماز مجزی است؟ نخیر. ظاهر خطاب الصلاة فی الکنیسة معصیةٌ این است که صلاة فی الکنیسة مفسده دارد و وافی به مصلحت ملزمه نماز نیست، حتی اگر نهیش بخاطر اضطرار واکراه و مانند آن ساقط بشود.

پس بحث را نبرید به جائی که مثل الصلاة فی الکنیسة معصیة هست که امتناع دارد اجتماع امر ونهی در آن. چون خطاب نهی تعلق گرفته است به مقید و خطاب امر تعلق گرفته است به مطلق. اینجا امتناع اجتماع امر ونهی هست و مشکل حل است، اگر نهی هم ساقط بود ما ملتزمیم به عدم صحت این صلاة فی الکنیسة ولو نهی ساقط باشد بخاطر اضطرار واکراه.

عمده در بحث در موارد تعدد عنوان است، مثل صل و لاتغصب. صل و لا تعتن بالوسوسة. یک آقایی نماز خواند گفت به دلم نمی چسبد. هر چه گفتند تو وسواس هستی، حدیث داریم که کسی که اعتناء به وسوسه کند مطیع شیطان است، حالا مشهور حرمت فهمیده اند از این، برخی مثل ما کراهت فهمیده اند، ولی بالاخره نهی دارد اما به عنوان اعتناء به وسوسه. این گفت من به دلم نمی چسبد بلند شد نماز دومی خواند. نماز دوم را که تمام کرد یکی به او گفت خوب کاری کردی این نماز دوم را خواندی، چون ان نماز اولت اصلا ساعت خراب بود نیم ساعت قبل از اذان ظهر بود. تو وسواسی گری کردی بخاطر امور وسواسی گری نماز را اعاده کردی ولی خوشبختانه این نماز دومت بجا بود چون نماز اولت نیم ساعت قبل از دخول وقت بود. خب همین بحث پیش می آید که این نماز دوم نهی دارد، حالا یا نهی تحریمی یا نهی کراهتی به عنوان اعتناء به وسوسه. اگر ما قائل به امتناع اجتماع امر ونهی بشویم که اصلا امر هم ندارد باید یک نماز سومی بخواند، اگر قائل به جواز اجتماع امر ونهی شدیم مع تعدد العنوان کما هو الحق، باز باید مشکل قصد قربت را حل کنیم.

پس این بیان سوم که بحث را برده روی فرض امتناع اجتماع امر ونهی، این بحث منحصر به این فرض نیست، بلکه ما در موارد جواز اجتماع امر ونهی مع تعدد العنوان هم نیاز داریم به این بحث اقتضاء النهی عن العبادة للفساد.

اشکال دوم: مطلب از دو حال بیرون نیست ولو شما قائل به امتناع اجتماع امر ونهی بشوید. یا اطلاق لفظی در خطاب وجوب در مثل صل هست، یا نیست چون دلیل لبی است اهمال دارد، اطلاقی در خطاب وجوب نیست. اگر اطلاقی در خطاب وجوب نباشد خب ما رجوع به اصل برائت می کنیم. در فرض اتیان به این فرد حرام شک می کنیم آیا واجب است بر ما اعاده این نماز مثلا یا واجب نیست. برائت از وجوب اعاده این نماز که خواندیم جاری می کنیم. این را روزهای قبل توضیح دادم. اگر اطلاقی در دلیل وجوب نماز نباشد و دلیلش لبی باشد اطلاق نداشته باشد، خب ما نماز خوانده ایم در مکان مغصوب یا همین نمازی که مصداق اعتناء به وسوسه است خواندیم، شک می کنیم آیا بر ما واجب است نماز دیگر خواندن یا نه، برائت از وجوب آن جاری می کنیم به تفصیلی که قبلا گذشت، نوبت به قاعده اشتغال نمی رسد.

بحث ما فعلا در شبهات حکمیه است. بله در شبهات موضوعیه مثل اینکه شارع گفت صل مع الوضوء، نمی دانید نمازی که خواندید با وضوء بود یا نه. بله اگر اصلی نباشد که احراز کند که شما نماز با وضوء خواندید، قاعده اشتغال جاری است. اما بحث ما در شبهه حکمیه است، من نماز خواندم منتهی نمازی خوانده ام که مصداق غصب است یا مصداق اعتناء به وسوسه است، امر ندارد این نماز، ولکن شاید مانع از وجوب نماز در مکان مباح باشد. شاید مانع باشد. پس شک می کنم در وجوب نماز در مکان مباح در حق کسی که نماز در مکان مغصوب بخواند. شک می کنیم که شاید این نماز در مکان مغصوب مانع باشد از وجوب نماز در مکان مباح در حق این شخص. آن کسی واجب است نماز بخواند در مکان مباح که نماز در مکان مغصوب نخواند. شاید اینطور باشد. چون اگر نماز در مکان مغصوب وافی به ملاک باشد ومسقط وجوب باشد یعنی کسی که نماز در مکان مغصوب می خواند دیگر نماز در مکان مباح بر او واجب نیست. معنای مسقط بودن این است. شک که می کنید در مسقط یعنی شک می کنید که آیا این فردی که نماز در مکان مغصوب خواند این فرد حرام را مرتکب شد هل تجب علیه اعادة الصلاة فی مکان مباح أم لا، فتجری البرائة عن الوجوب. چون شاید این نماز در مکان مغصوب وافی باشد به ملاک. اگر دلیل بر وجوب لبی بود و اطلاق نداشت ملتزم می شویم، شک می کنیم که این فعل مسقط است یا مسقط نیست برائت از وجوب آن فعلی که دلیل لبی وجوب آن را فهماند جاری می کنیم.

مثلا: بر ولد اکبر قضاء نماز پدر واجب است، البته علی تفصیل که برخی می گویند ولو عمدا نماز نخوانده باشد و هو المشهور واختاره السید الخوئی، بعضی ها مثل آقای سیستانی می گویند نه، آن نمازهایی که عمدا نخوانده قضائش بر ولد اکبر واجب نیست. به هر حال اگر یک صبی ممیز می گوید من می خواهم نمازهای این مرحوم را بخوانم، نماز صحیح می خواند ولی صبی ممیز است. شک می کنیم که آیا این نماز قضاء صبی ممیز مسقط تکلیف ولد اکبر هست یا نیست. اطلاقی هم در دلیل وجوب قضاء فوائت پدر بر ولد اکبر نیست نسبت به این فرض که قضی عنه صبی ممیز. خب شک می کنیم که آیا در فرضی که صبی ممیز قضاء بکند نمازهای پدر این ولد اکبر را، بر این ولد اکبر واجب است قضاء یا نه، برائت از وجوب قضاء جاری می کنیم. اگر قضاء صبی ممیز احتمال بدهیم که مانع از حدوث وجوب بر ولد اکبر است، که روشن است، برائت از حدوث وجوب جاری می کنیم. و اگر هم بگوئیم نه، حدوث وجوب متیقن است احتمال می دهیم قضاء صبی ممیز موجب ارتفاع وجوب بر ولد اکبر بشود، خب این را هم قبلا مطرح کردیم که بنابر نظر صحیح برائت جاری می کنیم از بقاء وجوب.

سؤال وجواب: چه کسی می گوید در فرضی که این مکلف نماز بخواند در مکان مغصوب وفرض هم کردید که این نماز متعلق امر نیست، ولی احتمال می دهید وافی باشد به ملاک نماز واجب، چه کسی می گوید برای همچنین شخصی وجوب نماز در مکان مباح فعلی هست؟ شاید شارع گفته است إن لم تصل فی مکان مغصوب فصلّ فی مکان مباح. عدم صلاة فی مکان مغصوب شرط الوجوب است. حالا یا شرط حدوث وجوب باشد یا شرط بقاء. به هر حال شک می کنیم که با این نماز در مکان مغصوب وجوب صلاة فی مکان مباح در حق این مکلف فعلی هست یا نه برائت جاری می کنیم.

پس اگر اطلاق لفظی نبود در خطاب امر، که نوبت به قاعده اشتغال نمی رسد.

اگر در خطاب امر اطلاقی بود، خطاب لفظی می گوید که و اقم الصلاة طرفی النهار، یک خطاب دیگر هم می گوید و یحرم الغصب، ما طبق نظر امتناع اجتماع امر ونهی آمدیم گفتیم نمی شود نماز در مکان مغصوب هم امر داشته باشد و هم نهی وبعد هم گفتیم خطاب نهی مقدم است کما سبق بیانه و نقل ادلته عن الاعلام که می گفتند خطاب تحریم غصب نهی به عنوان ثانوی است مقدم است بر خطاب صلّ. آنوقت نتیجه این می شود که خطاب لاتغصب که مقدم شد خطاب صلّ می شود صل فی مکان مباح. خود اطلاق این خطاب صلّ بعد از اینکه تقیید خورد متعلقش شد صل فی مکان مباح، می گوید تا متعلق مرا نیاورید وجوب از بین نمی رود. مثل اینکه یک خطابی می گوید اکرم عالما، یک خطابی می گوید یحرم اکرام العالم الفاسق، خب تقیید خورد خطاب اکرم عالما، شد اکرم عالما عادلا. اطلاق اکرم عالما که مقید شده به اکرم عالما عادلا می گوید تا عالم عادل را اکرام نکنی وجوب ساقط نمی شود و باقی است. تمسک می کنیم به خود اطلاق لفظی خطاب صل که می گوید وجوب باقی است تا مادامی که متعلق واقعی وجوب را نیاوری. متعلق واقعی وجوب هم که طبق موازین شد صلاة فی مکان مباح.

ما این بیان سوم را به قول مرحوم آقای صدر با این تعدیل یعنی با حفظ این دو مطلبی که گفتیم می پذیریم. اما باید توجه بکنید که این بیان سوم اخص از مدعا است، مبتنی است بر امتناع اجتماع امر ونهی، در حالی که بحث ما در اینجا حتی بنا بر قول به جواز هم هست در بحث اقتضاء النهی عن العبادة للفساد. وثانیا بنابر قول به امتناع اجتماع ما به اطلاق لفظی خطاب امر تمسک می کنیم می گوئیم کافی نیست اتیان به این فرد حرام، نه به قاعده اشتغال.

بیانهای دیگری هم مطرح است، ما نمی خواهیم بحث مفصل بکنیم. اجمالا بیان های دیگر را خلاصه می کنیم در این مطالبی که امروز عرض می کنم:

بیان چهارم: ما دیروز عرض کردیم بحثمان در خطاب امری است که به صرف الوجود تعلق می گیرد. این مطلبی که می گویم بیان نهائی است برای اقتضاء النهی عن العبادة للفساد. اگر امر انحلالی بود مثل صوم که انحلالی است، صوم یوم عاشورا یک صوم است، صوم یوم تاسوعا یک صوم است، هر کدام ملاک مستقلی دارد، اگر کسی روز عاشورا روزه بگیرد ملاک صوم یوم تاسوعا را استیفاء نمی کند، ربطی به آن ندارد. در امر انحلالی که واضح است وقتی خطاب نهی بود لاتصم یوم عاشورا یا صوم یوم عاشورا عمل آل سفیان، اصلا دیگری امری نداریم به این صوم. این صوم نه محبوب است و نه ملاکی دارد که موجب امر بشود و نه مکلف ملتفت می تواند قصد قربت بکند. مکلفی که ملتفت است که این صوم نهی دارد یعنی مولا وقتی روزه نگیرید خوشحال است، چه جور می شود بگوئیم من روزه می گیرم بخاطر مولا، با اینکه مولا اگر روزه نگیریم خوشحال است.

پس این بحث در امر انحلالی نیست. چون واضح است که در اینجا نهی از مثل صوم یوم عاشورا با امر جمع نمی شود. این صوم دیگر نه محبوب است و نه مأموربه است و نه شخص ملتفت می تواند قصد قربت بکند. بحث در امر به صرف الوجود است مثل صل. صرف الوجود صلاة صبح را از ما می خواهند نه جمیع افراد را. یک نماز صبح را امروز از ما خواسته اند. حالا من این نماز صبح را در ضمن یک فرد حرام انجام دادم در مکان مغصوب یا در فردی که مصدق اعتناء به وسوسه است در َآن مثالی که زدیم. از نظر عقلی بنابر قول صحیح که اجتماع امر ونهی جائز است مع تعدد العنوان، از نظر عقلی هیچ مشکلی نیست. قصد قربت هم متمشی می شود، امر هم دارد. ولذا مثل حضرت امام ره فرموده اند: اگر نبود اجماع، ما فتوی می دادیم می گفتیم نماز در مکان مغصوب عالما عامدا صحیح است، وضوء به ماء مغصوب عالما عامدا صحیح است. ولی بخاطر اجماع فتوی نمی دهیم. لذا هر جا اجماع منعقد نشود فوری فتوی می دهیم به صحت. مثل چی؟ خود امام ره در تعلیقه عروه مثال می زنند، می گویند اگر کسی آب غصبی را ریخت به صورت و دستانش به عنوان وضوء، دست چپش را که آب ریخت یکوقت ملتفت شد این آب غصبی است. امام ره فرموده اند اگر از من می پرسید به این آقا می گویم حرام است با این خیسی دستت مسح بکشی. تصرف در ملک غیر است، این قطرات ملک غیر است و او راضی نیست حرام است با این قطرات مسح بکشی. حرام است، گناه است. اما اگر این کار را کردی وضوئت صحیح است. چرا؟ ایشان می فرماید علی القاعده است. اجتماع امر ونهی جائز، تقرب به فرد حرام عالما عامدا ممکن، آن اجماعی هم که جلو ما را گرفت نگذاشت در وضوء به آب مغصوب یا صلاة فی المکان المغصوب فتوی به صحت بدهیم بلکه ما را وادار کرد که فتوی به بطلان بدهیم اینجا آن اجماع نیست. چرا؟ امام ره فرموده اند برای اینکه: یک عده ای فکر کرده اند که قرب وبعد به فعل واحد ممکن نیست، نمی شود فعل واحد هم مقرب باشد و هم مبعد. خب این اشتباه است. قرب وبعد ناشی است از دواعی نفسانیه. اصلا فعل مقرب نیست، فعل مبعد نیست، تا بگوئید یستحیل کون فعل واحد مقربا ومبعدا فی آن واحد. اولا قرب وبعد به خدا مکانی نیست که بگوئید محال است آدم هم یک قدم به خدا نزدیک بشود در آن واحد ویک قدم از خدا دور بشود. در آن واحد آدم می تواند هم به خدا نزدیک بشود و هم از خدا دور بشود. در نماز نظر به اجنبیه می کند، هم از خدا دور می شود بخاطر نظر به اجنبیه اش و هم به خدا نزدیک می شود بخاطر نماز. قرب وبعد مکانی که نیست که در آن واحد قرب وبعد نشود. و قرب وبعد هم مربوط به فعل نیست که بگوئید فعل واحد نمی تواند نه مقرب باشد و نه مبعد. داعی است، او است که مقرب است، او است که مبعد است. خب این آقا یک داعی الهی دارد در اصل نماز خواندن. این از خدا می ترسد، درست است که با صاحبخانه اش اختلاف دارد، او می گوید وقت اجاره تمام شد و این هم می گوید نه یک هفته دیگر می نشینم تا جای ارزانتری گیرم بیاید فعلا جای مناسب گیرم نیامده است، ولی بی نماز نیست، آدم اهل نماز است، حال مقدس نیست، عادل نیست چون مرتکب غصب می شود، اما نماز خواندنش از ترس خدا است، داعی الهی دارد که نماز بخواند. ولذا اگر در خانه غصبی نمی توانست نماز بخواند آب قطع بود می رفت مسجد نماز می خواند. بله یک داعی شیطانی هم دارد وآن این است که شیطان او را فریب می دهد وادارش می کند به غصب کردن. در اصل صرف الوجود نماز داعی الهی دارد همین کافی است، ولو در انتخاب این فرد از نماز داعی شیطانی دارد. پس نگوئید این داعی الهی ندارد. داعی الهی موجب قربش می شود به خدا، داعی شیطانی موجب بعد او می شود از خدا.

اقول: ما به این فرمایش حضرت امام یک اشکالی داریم، وآن اشکال را به عنوان بیان نهایی بر اقتضاء النهی عن العبادة للفساد تلقی کنید.

بیان پنجم: ما می گوئیم این فرمایش حضرت امام عقلا درست. ولی در ارتکاز متشرعی وقتی می گویند نماز به قصد قربت بخوان، نماز برای خدا بخوان، انصراف دارد به آنجایی که داعی الهی مقرون به داعی شیطانی نباشد. یعنی انصراف دارد از آن فعلی که انسان مستحق عقاب است بر او، چون غصب است، بعد این فعل که انسان مستحق عقاب است بر او، بگوئیم این فعل به عنوان عبادت صحیح است. این خلاف مرتکز متشرعی است. فعلی که یستحق علیه العقاب ویکون مبعدا عن المولی بخاطر آن داعی شیطانی، ارتکاز متشرعی اباء دارد از اینکه این فعل را به عنوان عبادت قبول کند.

عمده وجه این است، ولکن این وجه منحصر است به جایی که خطاب نهی تحریمی منجز باشد، یعنی تحریم به ما واصل بشود عالما عامدا غصب بکنیم یا جاهل مقصر باشیم. اما اگر جاهل قاصر باشیم، نهی بوجوده الواقعی هست ولی این نهی بوجوده الواقعی مانع از تقرب به این نماز نیست. نماز در مکان مغصوب می خواند عن جهل قصوری. آنجا دیگر این بیان نمی آید، چون این عمل مبعد و مستحق علیه العقاب نیست. ولذا عبادت صحیح می شود.

پس نتیجه نهائی این بحث این است که: در جائی که ما امتناع اجتماع امر ونهی قائلیم، مثل اینکه نهی از عبادت بعنوانها باشد، الصلاة فی الکنیسة معصیة. طبق بیان سوم می گوئیم این نماز امر ندارد. وقتی امر نداشت اطلاق خطاب صل شامل این نشد می شود صل فی غیر الکنیسة، ولذا صلاة فی الکنیسة مجزی نیست. ولی در موارد جواز اجتماع امر ونهی ما در مواردی عبادت را باطل می دانیم که خطاب نهی تحریمی به مکلف واصل باشد. عالم عامد باشد و یلحق به الجاهل المقصر. آنوقت می گوئیم این نماز در مکان مغصوب عالما عامدا ما یستحق علیه العقاب است اگر ترکیب اتحادی باشد، مثل وضوء به ماء مغصوب که یقینا فعل واحد مصداق غصب و وضوء است، آنجا را می گویم. آنجا وقتی خطاب نهی واصل می شود فعل واحد مستحق علیه العقاب است چطور ارتکاز متشرعی بپذیرد که این فعل مستحق علیه العقاب ومبعد عن المولی صلاحیت عبادیت داشته باشد؟ این را عرف متشرعی نمی پذیرد.

هذا ملخص الکلام فی بحث النهی عن العبادة للفساد.